

گر نبیند به روز شب پره چشم

چشمه ی آفتاب را چه گناه؟

راست خواهی هزار چشم چنان

کور بهتر، که آفتاب سیاه

”سعدی“

سپاس از مردانی که کوری خویش را آفتابی کرده اند!

گاه مردان و اپورتونیستها، آموزگاران خوبی اند. آنان با پراتیک رسوا و موضعگیری های اپورتونیستی و رویزیونیسم عریان خویش، خویشان را افشاء میکنند و پراتیک و مواضع آنچنانی خویش را خود در انظار؛ به مثابه ی شگرد های مردانه و رویزیونیستی به معرفی میکنند. باید از ایشان آموخت. باید افشاگری های آنان را - یا بهتر است گفت: خود-افشایی شانرا- برجسته نمود، و آنرا در معرض مذاقه و مطالعه ی همگان قرار داد. چنین است حال و هوای مردان و اپورتونیستان “وطنی” در مقطع کنونی. این مردان و ته مانده گان اکونومیسم دیروزین، چنان در منجلاب رویزیونیسم و ارتداد غریق اند که تاریخ جنبش چپ کشور را نیز به بازی گرفته اند. چک چکی هایشان، حتی دست این رویزیونیست ها را از پشت بسته اند. اگر این رویزیونیست ها مزورانه از سه صدر تناور جنبش انقلابی کشور (اکرم یاری، مجید کلکانی، داکتر فیض) صحبت میکنند، و با هم-سطح قرار دادن شهید اکرم یاری، خط گذار مائوئیسم در افغانستان، داکتر فیض احمد- این پیشگام اکونومیسم و خط گذار رویزیونیسم سه جهانی در افغانستان- را با صدر اکرم یاری در یک سطح قرار میدهند. نزد مائوئیست ها، داکتر فیض یک مارکسیست محسوب نمی شود، چه رسد به آنکه وی را هم-تای پیشتاز جنبش مائوئیستی کشور محسوب دارند! هم از این رو است که این رویزیونیست ها و چک چکی هایشان، تالیان دشنامه نامه های داکتر فیض احمد عنوانی صدر اکرم یاری بوده، و همانند وی جنبش دموکراتیک نوین کشور و جریان شعله ی جاوید را به شلاق اتهام و رگبار دشنام و فحاشی بسته اند. شهید مجید کلکانی از بزرگان جنبش انقلابی کشور است، اما این تنها اپورتونیستها اند که مزورانه وی را در مقایسه با صدر اکرم یاری قرار میدهند. سازمان ما ویژه ی شهادت شهید مجید شماره یی از نشریه ی خویش یعنی جنگ خلق را به نشر

رسانیده است. نیز ما شعار اصولی (خط صدر اکرم یاری و شهادت انقلابی شهید مجید کلکانی) را به مثابه ی الگوی انقلابیون کشور پیشنهاد کرده ایم که در نشریه و سایر اسناد ما مثبت است. سوابق مبارزان انقلابی کشور و نسبت و انتساب شان به جنبش شعله ی جاوید مشخص است و نیازی به باز نمودن کلاس درس نیست، و نیز برای اپورتونیستان و مرتدان نباید کلاس اکابر باز نمود، زیرا که همانگونه که سعدی فرموده است:

زمین شوره سنبل بر نمی آرد!

آری! ابر اگر آب زنده گی بارد، زمین شوره ی رویزیونیسیم و ارتداد سنبل بر نمی آرد. موضع سنتریستی سمندر در تاریخ جنبش شعله ی جاوید بر همگان معلوم است و این رویزیونیسیت، از همان آوان پیریزی سازمان جوانان مترقی، با اتخاذ مواضع سنتریستی، منکر مارکسیسم-لنینیسم، اندیشه ی مائوتسه دون بوده، و سرانجام با (املای) خویش، به گونه ی سیستماتیک، دشمنی خویش با مائوئیسم را فرموله نمود. وی هرزه پویی دگمارویزیونیسیت بود، و تا اکنون بر همین نهج، دنیده است. مدافعان پر و پاقرص (محمودیها) هرگز به گونه ی علمی و انتقادی و از زاویه ی دید مارکسیستی آن محفل را به بررسی نگرفته، و تنها کاری که کرده اند همانا چرخیدن پیرامون محور خانواده بازی و میراثی جلوه دادن مواضع سیاسی سمندر و امثال وی است. آنانیکه ناسیونالیسم و تبارگرایی را به نام مارکسیسم جا زده اند، در هیچ جای جهان نتوانسته اند که خاک به چشم پرولتاریای آگاه و رزمنده بپاشند. به کوریای شمالی بنگرید. آیا در هیچ کجای گیتی، پرولتاریای آگاه و کمونیست ها، برای رویزیونیسیت های حاکم در کوریای شمالی وقعی قایل بوده اند؟ و آیا خانواده (کیم) مشروعیت خویش را از مارکسیسم گرفته است؟ و آیا حاکمیت موروثی خانواده ی (کیم) تبارز ایدئولوژیک سوسیال-شوئیسم بورژوایی نیست؟ دلکانی که اینک در کشور ما مدعی فرهنگدی و کاریزما سازی برای افراد بوده، و فکر میکنند که در پناه ی ساختن چنان سامه های کذایی میتوانند مدعی میراث مارکسیستی (محمودی) ها و ... از طریق تبارگرایی و خانواده بازی شوند، کور خوانده اند. چنان ادعاهایی، جز در میان عقب مانده ترین لایه های خرده بورژوازی، در هیچ کجای کشور خواستار، پذیرفتار و خریدار نخواهد داشت!

بر سازمان کارگران افغانستان تاخته اند که انگار این تشکل از جهت هزاره گرایی یا هزاره بازی صدر اکرم یاری را به مثابه ی صدر و خط وی را به مثابه ی خط انقلاب برگرفته است!!! این تازشگران مصاب تاخر عقلی، که هرگز با تاریخ جنبش چپ کشور آشنایی و

افتخار ما آنست که از میان برادران ملیت هزاره شماری عضو داریم. آن اعضا نیز هرگز بنام هزاره بودن صدر اکرم یاری به سازمان نپیوسته اند، بلکه این مشی انقلابی و مائوئیستی ما است که ایشان را به عضویت سازمان کارگران افغانستان جلب نموده است. از طرفی دیگر، اگر مارکسیستی و دیالکتیکی بیاندهیم، این نقص یعنی نداشتن کادر رهبری از برادران هزاره، نشاندهنده ی بخشی دیگر از کار ما نیز است و آن اینکه: ما هرگز از پی سنجش و بررسی عامدانه و ملوث با ملیت گرایی نبوده ایم تا به گونه ی نمایشی دست به سربازگیری از میان ملیت ها زده و آنانرا نماد ملیت ها در سطح رهبری سازمان قرار دهیم. حتی تا زمانیکه ادعای پوچ هزاره گی بودن سازمان کارگران افغانستان از سوی اپورتونیست ها بلند نشده بود ما هرگز توجهی به بررسی ملیت های رفقای رهبری نکرده بودیم. حالا نیز که صرف از برای هویدا ساختن واقعیت ها و رد دروغ های اپورتونیست ها چنین برخوردی را کرده ایم، خیلی ها احساس شرمساری میکنند. زیرا که کدر ها و صفوف سازمان کارگران افغانستان هرگز خویشتن را منتسب و یا نماینده ی ملیتی خاص نمی دانند بلکه خود را مربوط و متعلق به تمامی خلق های ستمدیده و انقلابی دانسته و تظاهر و نماینده گی نمودن از (تاجیک بودن)، (پشتون بودن)، (هزاره بودن) و... انتساب به ملیت ها را کثیف ترین خیانت به خلق هایی میدانند، خلق هایی که در آتش سیاست (تفرقه بیانداز و حکومت کن) استثمارگران امپریالیست پیوسته سوخته اند. حالا اپورتونیست ها و مرتدان باید از فرط (تعجب) و احساس حماقت خویش از لحاظ سیاسی مرگ خویش را بپذیرند زیرا که سازمان کارگران افغانستان متاسفانه قادر نبوده که در رهبری خویش کادری از انقلابیون هزاره را با خود داشته باشد، اما با آنهم دنبال یک (هزاره) روان است. اینکه میگویم دنبال یک (هزاره) روان است، به منظور نقد دیدگاه ی تبارگرای و ملیت پرستانه ی مرتدان است، و الا ما هرگز این توهین را به صدر اکرم یاری نمی کنیم که وی را محدود و منتسب به یک ملیت کنیم. انقلابیون هزاره و خلق های انقلابی هزاره افتخار تاریخ افغانستان اند. اما، صدر اکرم یاری یک مارکسیست بود و یک مارکسیست همانگونه که بزرگان مارکسیسم اعلام داشته اند، در عین حال که در دفاع از وطن خویش به ضد اشغالگران و امپریالیست ها از جان میگذرد، وطن ندارد و شرف خود را در دفاع از رسالت تاریخی پرولتاریای انقلابی دانسته و افتخاری بالاتر از آن نمی شناسد که در دفاع از انقلاب و کمونیسم جان سپارد.

چرا صدر اکرم یاری؟

چرا ما اکرم یاری را صدر و رهبر فرزانه ی انقلاب افغانستان دانسته ایم؟ زیرا که همه (مائوتسه دون اندیشه) های کشور چه در گذشته و چه اکنون (اکنون که مارکسیست-لنینیست-مائوئیست خوانده میشوند) همه پی به اهمیت بنیادین صدر اکرم یاری برای انقلاب

دموکراتیک نوین کشور برده بودند. صدر اکرم یاری برای مائوئیست ها اهمیت تعیین کننده دارد زیرا که خط انقلابی وی است که خط انقلاب است. گسستی در کار نبوده است و از زمان پیروزی سازمان جوانان مترقی تا امروز آن خط است که معرف و مظهر مارکسیسم انقلابی در افغانستان بوده است. ما دست به اختراع و کشف نزده ایم. کیست که منکر شود که این صدر اکرم یاری بود که بانی خط مائوئیستی و نماینده ی (اندیشه ی مائوتسه دون) در سازمان جوانان مترقی بوده است. گسست از خط صدر اکرم یاری چیزی جز گسست از (اندیشه ی مائو) نبود. گسست کننده گان، سرانجام در منجلاب اکونومیسم، دگمارویزیونیسم (انورخوجه یی) و رویزیونیسم روسی جان دادند. با (طرد اپوتونیسم...) خویش، خویشتن را طرد کردند و بر صفای جنبش انقلابی پرولتری کشور افزودند! آری! جنبش انقلابی پرولتری کشور، بر مبنای اصولیت انقلابی پرولتری، ته مانده های اکونومیسم، دگمارویزیونیسم، گواریسم ء (پس منظری ها) و سرانجام رویزیونیسم عریان امثال (رهایی) و (راوا) را از دامان پاک جنبش دموکراتیک نوین و جریان انقلابی شعله ی جاوید سترده و بر صفای جنبش افزود، و اینهمه از (برکت) درسی بود که ما از اپورتونیست ها و مرتدان گرفتیم!

سازمان کارگران افغانستان از بدو تاسیس خویش مبارزه ی بی امانی را به ضد بقایا و ته مانده های خطوط انحرافی گذشته از پیش برده است. سلسله نبشته های رفیق (سنباد) که در وبسایت ما هنوز موجود است مبین موضع گیری ما در برابر منحرفانی است که جریان شعله ی جاوید را به نفاق کشانیدند. رفیق ما آقای (سنباد) که خود از کادر های قدیمی جنبش است به درستی در نوشته های خویش تحت عنوان (جریان سیاسی نفاق زده) چهره ی کریه رویزیونیسم و اکونومیستی را که در برابر جنبش انقلابی قرار گرفت، به تحلیل میگیرند. این نبشته که مربوط به سالها قبل است مورد استناد مارکسیست-لنینیست-مائوئیست های کشور ما بوده است. چنانکه آقای (پولاد) نیز به این نبشته استناد ورزیده اند. ما آن مبارزه ی بی امان را اینکه نیز با همان قوت و صلابت از پیش می بریم. هنوز مرده ریگ و ته مانده های (انتقادیون) و (پس منظری) های تالی عثمان لندی، میخواهند با محفل بازی ها و سنگ اندازی ها، در برابر جنبش مائوئیستی کشور قامت فرازی کنند. منحرفان دیروزی توانستند سازمان جوانان مترقی را بسوی انحلال کشانند. اما مائوئیست های امروز، با درس گرفتن از (گذشت روزگار) و تحلیل و بررسی دقیق، توانایی آنها دارند که از نفوذ عوامل کوانتل پرویی در جنبش جلوگیری کنند و با مهابت و صلابتی تام در برابر اپورتونیست ها و مرتدان- این ته مانده ها و فسیل های گذشته- قرار گیرند.

بخشی از این اپورتونیست ها به قدری از لحاظ تیوریک فقیر و بی مایه اند که حتی اهمیت نقد کردن را هم ندارند. اینها می پندارند که به کار گیری واژه ی صدر به یک رهبر مائوئیست که واجد شرایط صدر بودن باشد، امری (من در آوردی) و معادل به هم-پایه دانستن

آن رهبر با صدر مائو است. آشکارا که چنین نیست. این تنها ما نیستیم که به خط گذار مائوئیسم در کشور خویش لفظ صدر را به کار گرفته ایم. در پیرو، حزب کمونیست آن کشور، رهبر حزب و انقلاب کشور خویش را (صدر گونزالو) میخوانند. در بنگلادیش، رفیق سراج سکدر شهید، صدر حزب پرولتاریایی بنگال شرقی و رهبر انقلاب آن کشور را صدر سراج سکدر میگویند و هنوز به وی این لفظ را اطلاق میکنند. در هندوستان، به رفیق چارو مزومدار خط گذار مائوئیسم و جنبش انقلابی ناگزالباری، صدر چارو مزومدار میگویند. در همه ی احزاب مائوئیستی، آنی را که خط گذار مائوئیسم و رهبری کننده ی امر انقلاب بوده باشد و اندیشه ی راهنمایش عبارت از تطبیق حقیق عام مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم در شرایط خاص کشور اش باشد، صدر حزب و انقلاب میگویند. در افغانستان، این رفیق اکرم یاری شهید بود که با صلابت پولاد و علو البرز، در برابر نماینده گان (وطنی) رویزونیسم خروشچفی راست و استوار ایستاد و با خط گذاری مائوئیسم در افغانستان، جنبش دموکراتیک نوین کشور را صاحب رهبری کبیر امر انقلاب نمود. اپورتونیست ها و مرتدانی که در برابر این اطلاق می ایستند مربوط به دسته ها و کنگوری های زیر اند:

- کسانی که از سطح تیوریک نازل برخوردار اند
- رویزونیست ها
- شوونیست هایی که مصاب بیماری پشتونیسم بوده، و ننگ میدانند که امر رهبری انقلاب یا (قرعه ی فال) بنام اکرم یاری شهید زده شده باشد. زیرا که (حافظه ی تاریخی) این شوونیست ها، هزاره ها را در پرویزن برده و کنیز به بررسی میگیرد و (یک هزاره) به مثابه ی رهبر و صدر انقلاب افغانستان برایشان برتافتنی نیست. اینان که بویی از مارکیسم نبرده اند و در منجلاب ملیت پرستی غرقه اند، دست کم از منطق عامیانه ی زیر نیز محروم اند که:

چه تعجیبی به بار می آید اگر از میان ستمدیده ترین ملیت افغانستان، انقلابی ترین رهبر ظهور نموده باشد.

صدر گونزالو در مورد رهبری کبیر انقلاب و اندیشه ی راهنمای انقلاب میگفت که حسب تصادف و ضرورت، اندیشه ی راهنما در وجود یک فرد <جسمانیت> می یابد، اما این تجسد ایدئولوژی راهنما بنام یک فرد، هرگز به معنی (کیش شخصیت) نیست و این تجسد هیچگاه به معنی آن نیست که ما به فرد گرایی نمیده باشیم. این اندیشه ی راهنما که حسب تصادف و ضرورت تاریخی به نام یک فرد مسجل میشود، انعکاس تفکر پایه و اصولی طبقه در هر کشور بوده و سنتزی است که از امر انقلاب با در نظر داشت تز (تحلیل مشخص از اوضاع مشخص) به عمل می آید. اینکه ما تلویحی به مصرعی از

(حافظ شیراز) داشتیم از آن جهت است که این تصادف است و نه عمد که فردی را در بستر پراتیک مبارزاتی مشخص و سوار بر بالهای امواج انقلابی در بستر خروشان ضرورت تاریخی، به چنان پایگاه رفیع میرساند که اندیشه اش، دیگر امری و سنتزی شخصی و فردی نبوده، بلکه سنتزی است از امر انقلاب و مسیری است به سوی سوسیالیسم و رهسپار شدن تا کمونیسم. چه اپورتونیستها بپذیرند یا اینکه تب دق شان گیرد، این صدر اکرم یاری است که پیوسته مطمح نظر و مورد پذیرش کمونیست های کشور بوده است. کاری که سازمان کارگران کرده است این است که با دفاع از وجهه ی رهبری کبیر رفیق اکرم یاری، اطلاق صدر را بر وی مطرح نموده و بر آن ابرام ورزیده است. اما فراموش نباید کرد که بی آنکه هنوز اطلاقی در میانه باشد، از همان اواسط دهه ی چهارم بدین سو همه انقلابیون پرولتری وی را رهبر انقلاب افغانستان و صدر خویش میدانسته اند.

سازمان کارگران افغانستان با پافشاری بر اطلاق لفظ صدر از برای رفیق اکرم یاری، از سویی اصولی ترین موضع را اختیار کرده است و از سوی دیگر، (معرف یا اندیکاتور) یا کاغذ لتمسی را به دست گرفته است که (اسید و قلوی) بودن یا ماهیت ایدئولوژیک و خط سیاسی اپورتونیست ها را افشا نماید. بغض اپورتونیست ها و رویزیونیستان (پس منظری و سه جهانی) از خواندن این اطلاق ترکیده و چینی شخصیت شان ترک برداشته است. اینان که صدا میکنند، به مصداق گفته ی مشهور، همان کاسه ی چینی اند که خود صفت خویش ادا میکنند!

رفقای (مائونیست های افغانستان) صفحه آغازین وبسایت خویش را با تصویر صدر اکرم یاری مزین نموده و ادای دین به وی کرده اند. این رفقا پیوسته اصولمندان به دفاع از خط انقلابی شهید یاری کمر همت بسته اند. نیز رفقای حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان، قسمی که اسناد شان نشان میدهند، خط صدر اکرم یاری را خط انقلاب میدانند. سایر تشکلات و گروه های مائونیستی کشور نیز چنان موضعی دارند. و اما: بقایای اپورتونیسم و اکونومیسم پارینه، هنوز قیم تاریخی خویش را بر میکشند و چه برکشیدنی! آنان میدانند که دروازه ی تکامل تاریخی و دیالکتیکی تا ابد به روی اپورتونیزم و رویزیونیسم بسته است، ایشان محروم از تکامل مثبت خطوط انحرافی خویش اند، پس کاری که برایشان می ماند جز این نیست که در مقابل مارکسیسم-لنینیسم-مائونیسم و خط رفیق اکرم یاری شهید که اندیشه ی راهنمای انقلاب افغانستان است قرار گرفته و

به روی آن شهید شمشیر کشند. اگر اپورتونیستان مزورانه شهید یاری را یکی از (سه سدر تنومند) انقلاب میدانند، اینک چک چکی هایشان روباه منشانه با آنکه رفیق یاری را (زنده یاد) میگویند و جرئت و تا این اواخر جرئت آنرا نداشته اند که به خط گذار مائوئیسم در افغانستان توهین کنند، اما به زبان و بیانی دیگر، میخواهند وی را (خرد) نموده و رهبری اش را منکر شوند. اما این مرتدان- این تالیان سمندر و سمندریان- کور خوانده اند. مشروعیت تاریخی صدر اکرم یاری همانگونه که گفتیم امری خود ساخته و یا مجعول - همانند سازمان مارکسیست-لنینیست (عقاب) - نیست و همانگونه که ادعا های دروغین توان آنرا ندارد که وجود خارجی چنان سازمانی را از سالیان جنگ مقاومت ضد سوسیال-امپریالیستی ثابت کند، همین گونه جعلکاران و تحریفگران نمی توانند تاریخ مشخص و افتخار آمیز و موجودیت (س.ج.م) را با چرند افشانی ها منکر آیند. خورشید را نمی توان با گل اندود. بیاید ببینیم که این مرتدان چگونه در صدد از قلم انداختن اهمیت سیاسی- تاریخی صدر اکرم یاری و در تلاش انکار خط انقلاب افغانستان اند و حتی خیلی بیشرمانه و با کمال رذالت موجودیت سازمان جوانان مترقی را نیز منکر شده و تنها از محافلی حرف میزنند که در میان شان یکی هم محفل یاری ها باشد!!! زهی وجدان باخته گی و دروغ بافی که در کار این بیچاره های جاسوس است. تا اکنون هیچ حتی خانی پیدا نشده بود که وجود سازمانی بنام سازمان جوانان مترقی (س.ج.م) را منکر افتد. از آنجایی که این سازمان عمدتاً توسط شهید اکرم یاری بنیانگذاری شده و سپس خط انقلابی آن شهید در این سازمان متجلی شده بود، لهذا این جواسیس منکر آن میشوند! قسمی که گفتیم ما باید از مرتدان بیاموزیم! این مرتدان نیک در یافته اند که صدر اکرم یاری و سازمان جوانان مترقی لازم و ملزوم یکدیگر بوده است و همانگونه که (البته در شرایطی و وزنه یی متغیر و دیگری) در اتحاد شوروی سابق و در جهان آنروز (و حتی امروز) استالین با سوسیالیسم مترادف بود و دشمنی با استالین دشمنی با سوسیالیسم بود، اینک در موردی البته متفاوت (و اوایلای قیاس مع الفارق اپورتونیست ها در نیاید) می بینیم که در افغانستان، آن نبرده ی کارزار انقلاب- صدر اکرم یاری- نماد سازمان جوانان مترقی (و البته خط اصولی آن) گردیده و مرتدان از ترس آنکه خط صدر اکرم یاری بیش از پیش جا باز نکند، حتی مجبور میشوند که موجودیت سازمانی بنام سازمان جوانان مترقی را هم منکر می آیند! زهی شرف باخته گی که اینان را است. قسمی که ما همیشه گفته ایم، صدر اکرم یاری که خط گذار مائوئیسم در افغانستان است با سازمان جوانان مترقی و شعله ی جاوید ترادف یافته و خط مائوئیستی کشور با صدر اکرم یاری تجسد و ارگانیزه شده است. تکامل این خط

است که تکامل انقلاب افغانستان را در بر دارد. لهذا آن بیسوادانی که بر صدر اکرم یاری می تازند که وی کجا انقلابی را رهبری کرده بود، بی سوادى سیاسى خویش را به حراج میگذارند. بگذریم از اینکه مقتداهايشان در بستر (تیوری رویونیستی سه جهان) و اکونومیسم پوسیده و ته مانده هایشان هنوز در سیاه چالهای انحرافات تیوریک نظیر کودتا-قیام-گرایی گیر مانده اند. ما از این مرتدان که اکرم یاری شهید را با سازمان جوانان مترقی یکی دانسته و بار د اکرم یاری به انکار موجودیت سازمانى بنام سازمان جوانان مترقی رسیده اند، باید بیاموزیم و آن اینکه: تا جان در بدن داریم به مراتب بیشتر پیش، از خط صدر اکرم یاری و جهات انقلابی سازمان جوانان مترقی که مصدر شعله ی جاوید بود، به دفاع برخیزیم. از لحاظ ماهوی، دشمنی اپورتونیست ها و مرتدان کنونی با سازمان کارگران افغانستان و سایر مائوئیست های افغانستان، از سبب آن است که ما خط صدر اکرم یاری را تعقیب میکنیم و به آن عمده گى قایل هستیم. دشمنی مرتدان با تشکیلات مائوئیست های افغانستان و حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان ناشی از دشمنی مرتدان با صدر اکرم یاری و اندیشه ی مائوتسه دون است. برای اثبات مدعای خویش، گزیری جز آن نیست که برهه هایی از ژاژپراگنی هایشانرا ذیلا نقل کنیم.

بیابید بخوانیم که چگونه این مرتدان با حمله های ددمشانه به خط گذار مائوپیسیم در افغانستان، لاش متعفن خویش را به نمایش میگذارند:

“ جنبش شعله یی نه سازمان بود، و نه حزبی و در زمان داود خان از هم پاشید و اما یک جریان فراگیر و فراملیتی و فراقومی بود...”

با خواندن بالا باید گفت که: حد همین است ارتداد و انحلال گری را!

حال از همان منبع بالا باز نقل می آوریم که ببینیم که چگونه دروغگو حافظه ندارد و علی الرغم اینکه صریحا منکر وجود سازمان جوانان مترقی شده است، {سهوا!} از سازمانی بنام سازمان جوانان مترقی یاد میکند:

“زنده یادان (یاری ها) با تشکیل “ سازمان جوانان مترقی ” آنهم در همسویی و به اعتبار نام محمودی ها، در واقعیت امر از مقام محفلی بیش نبود در بین چند محفل از جریان تشکیل دهنده گان شعله جاوید ”

جالب این است که این اپورتونیستان، با همه کوششی که در راستای زدایش نقش عمده ی صدر اکرم یاری و رفیق صادق یاری در بنیانگذاری سازمان جوانان مترقی به خرج میدهند، باز مجبور میشوند که (نا خود آگاه!) از نقش بنیانگذار بودن آن

شهادت یاد کنند. آنهمه غوغا و خزعبلات هیچ میشود و اینک این مردان در مقابل گردان واقعیت تاریخی سپر می اندازند و از (تشکیل سازمان جوانان مترقی بوسیله یاری ها) حرف میزنند! اما باید پرسید که در فراز منقوله ی اول چگونه منکر سازمان جوانان مترقی شده اید و حال آنکه در فراز منقوله ی دوم از نقش بنیانگذار (یاری ها) یاد میکنید؟ واقعا که تناقض گویی ها و دروغ های اپورتونیست ها هم شاخ دارد و هم دم. تناقضات و ندانم کاری های این اپورتونیست ها ما را به یاد خاطره یی بس آموزنده از یکتا از رفقای سازمان کارگران افغانستان می اندازد که میگفت: زمانی یکی از منسوبین سازمان رهایی افغانستان، با آنکه در محفلی سنگ داکتر فیض را به سینه میکوفت میگفت: میگویند که اصلا بنیانگذار سازمان جوانان مترقی و رهبر شعله یی ها اکرم یاری بوده است که برایش شعله یی ها مائوی افغانستان میگفتند! "راستی را که نوچه ها و تالیان اکونومیسم داکتر فیضی چگونه دنباله روی از آن (نا-شاگرد) رفیق اکرم یاری میکنند. همانگونه که رفیق یاری به مثابه ی استاد دیالکتیک و مارکسیست رزمنده الفبای مبارزه را به داکتر فیض آموخت و سپس آن فرد با اپورتونیسمی منحط در مقابل خط انقلابی قرار گرفت، اینک تاریخ بار دوم، به قول مارکس و به استناد وی از هگل، بار دوم به شکل مسخره تکرار میشود و اینک ته مانده های اکونومیسم، بر مائونیست ها و رهروان راه ی شهید اکرم یاری می تازند.

حال بیاید بخوانیم که این اپورتونیست با بنیانگذار سازمان جوانان مترقی چگونه برخورد میکنند:

"احترام ما به جایش" مگر از زنده یاد (یاری) چند اثر علمی-سیاسی و تیوریک به جا مانده است و یا که کدام قیام و انقلابی را رهبری کرده است که ایشان را با "صدر مائو" مقایسه می نمایند."

نخست باید گفت که هرگز هیچ مائونیستی صدر اکرم یاری را با صدر مائو مقایسه نکرده است و این ذهن بیمار و ناسره اندیش و برداشت ضعیف مردان است که مفهوم و پیام اطلاق لفظ صدر به رفیق اکرم یاری را نمی دانند و یا نادیده میگردند و به آن وقعی قایل نیستند. دو دیگر اینکه همانگونه که اپورتونیست های رهایی نیز مقرر اند این نسله اول شعله یی بود که رفیق اکرم یاری را صدر خویش میدانست و وی را مائوی افغانستان میخواند. مائوی افغانستان خواندن هرگز به معنی مقایسه و یا برابر دانستن صدر یاری با صدر مائو نیست. معنی این سخن آنست که همانگونه که صدر مائو خط درست مارکسیستی را در چین در مواجهه با ریزونیسم و انحرافات چن دو سیویی و لی لی سانیم، نماینده گی میکرد و خلق چین را به سوی انقلاب و رستگاری رهنمون میشد، در اینجا در افغانستان، رفیق یاری چنان نقشی را برای خلق های افغانستان داشته و همان اهمیت تاریخی را برای خلق خویش داشته و چونان شاگرد راستین صدر

ماتو بر همان خط درست (ماتوتسه دون اندیشه) می پوید و در این راستا بزرگترین مارکسیست افغانستان است. چنین بوده است برداشت نسل اول شعله یی و چنین است برداشت شعله یی ها در زمان ما. بنابر این، هرگز پای برابری صدر یاری با صدر ماتو در بین نبوده و قسمی که قبلا نبشتیم اطلاق لفظ صدر به وی به دلیل سکاندار بودن وی است که سکاندار انقلاب و مارکسیسم در افغانستان بوده است. اینکه اپورتونیست ها و مرتدان به پایکوبی و هرزه افشانی روی آورده اند که آثار شهید اکرم یاری از بین رفته است خود رساننده ی آنست که این مرتدان چقدر با انقلاب کشور و رهبر آن انقلاب دشمنی دارند. برای این مرتدان باید گفت: هنوز امید ما از بین نرفته و ممکن است روزی آثار باقیه ی صدر یاری که بوسیله ی خودش در جایی نامعلوم مدفون شده در دسترس همگان قرار گیرد. صدر اکرم یاری جهت حفاظت آن آثار از دسترس ارتجاع و مزدوران سوسیال-امپریالیسم آثار خویش را مدفون ساخته بود. گذشته از آن، آنچه از وی باقیست به روشنی و به زلال تام نشاندهنده و تعیین کننده ی خط صحیح برای انقلاب دموکراتیک نوین کشور است. نیز سازمان جوانان مترقی و جریان شعله ی جاوید و تمامیت جنبش دموکراتیک نوین کشور فیضان و لمعاتی از اندیشه ی انقلابی صدر اکرم یاری است. اثر منتشره ی سازمان (سرخا) خود به پیمانہ ی وسیع نشاندهنده ی عمق و صحت مواضع قابل توجه ی انقلابیون سازمانی است که زیر رهنمون صدر اکرم یاری پرورش یافته بودند. این اثر که باقی است و به چگونگی پیدایی و رشد بورژوازی ملی در افغانستان می پردازد هنوز در نوع خود منحصر به فرد و بی بدیل باقی مانده است. آیا سندی موجه تر و معتبر تر از برنامه ی اصولی (س.ج.م) که در آن (اندیشه ی ماتو) اتخاذ شده است میتواند وجود داشته باشد که اهمیت و قلم صدر اکرم یاری را نماینده گی کند؟ اگر خط اصولی صدر اکرم یاری و (اندیشه ی ماتو) که تحت رهبری وی اتخاذ گردید مطرح نمی بود حال دلقک هایی نظیر سمندر سکانداری میکردند. اینکه مرتدان و اپورتونیست ها عدم دسترسی به آثار شهید اکرم یاری و یا عدم موجودیت آثار وی را حمل بر نداشتن و یا نوشتن آثار علمی بوسیله ی آن شهید میکنند یک دروغ محض و یک حمله ی ارتداد آمیز است. راستی را اگر چنین میبود پس چگونه و چرا منسوبین شعله ی جاوید در آن زمان، و عمدتا (س.ج.م) وی را رهبر تلقی میکردند؟ اگر چنان میبود پس چرا فردی را که هیچ اثر علمی یا سیاسی یا تیوریک نوشته است (ماتوی افغانستان) میخواندند؟ به استناد شعله یی های اصیل، نبشته هایی از صدر اکرم یاری در زمان خویش چنان نزد ماتونیست ها از اهمیت برخوردار بوده است که آنها را با (چی باید کرد) لنین می سنجیدند. ما در ارزش بین المللی آثار شهید یاری مبالغه نمی کنیم اما از لحاظ اهمیت آثارش برای انقلاب و خط انقلاب در افغانستان میگوییم که: آثار وی مطمئنا و یقینا که (چی باید کرد) انقلاب ما بوده است. مبارزه با مارکسیسم در افغانستان همیشه از کانال مبارزه به ضد خط صدر

اکرم یاری میگذرد. از همین رو است که دلقکان و مرتدانی چند اینک معرکه گرفته اند و خفاش صفت منکر روشنایی میشوند. همانگونه که داکتر فیض (پیشوا)ی مسلکی اکونومیسم از دشنام دادن و تاختن بر صدر اکرم یاری طرفی نسبت، همانگونه این ته مانده ها نیز همانگونه که در مغاک خیانت فرو رفته اند در گورستان ارتداد جاودانه مدفون خواهند گشت. اگر چشم این شب پرستان روشنایی را نمی بیند و نمی پسندد و به قول مولانای بلخ حدیث خواب می گویند، آنانیکه از آفتاب میگویند با راه انداختن مبارزه ی دو خط بی امان این مرتدان و اپورتونیستان را از صفوف چپ انقلابی خواهند سترد. **اگر چشمان ضعیف غالباً ناینای این مرتدان**

توانایی دیدن خورشید حقیقت را ندارد، چشمه ی آفتاب را چه گناه؟

در زیر قسمتی از افرازشات مالیحولیایی این مرتدان را می آوریم. این مشت نمونه ی خروار نشاندهنده ی تناقضات ، سواد نازل و حتی مبین فقر سیاسی- تیوریک شدید این مرتدان است. این برهه سند تعفن لاش این مرتدان است مرتدانی که جز دشنام و وهن در انبان ندارند:

“...زنده یادان (یاری ها) که گذشته از میان اقشار و طبقات اجتماعی خصوصاً لایحه های {این نویسنده ی اپورتونیست که مدعی برداشتن قطره یی از دریای علم دری طی یک و نیم سال آخر عمرش است، هنوز فرق لایه و لایحه را در نیافته و لابد در آن قطره یی که برداشته فرقی میان این دو واژه وجود نداشته است!!!} درد دیده و ستمدیده و استعمار شده جامعه ی افغانستان و حتی مجموع هزاره جات {وقتی از افغانستان گفتم، دری شناسا! نیازی برای اضافه نمودن حتی برای (مجموع هزاره جات) نیست یا اینکه لابد هزاره جات را خارج از افغانستان در نظر گرفته ای و در اواسط سده ی نوزدهم میلادی به سر میری؟!}، در سطوح پایین مبارزان مربوط به جریان دموکراسی نوین از هیچ نوع شناختی برخوردار نبودند همترازی قابل شویم {منظور این مرتد بهتان همترازی صدر یاری با صدر مائو است که بر مائویست ها بسته است} به خوبی میتوان استنباط نمود که مدعیان مقایسه و همترازی قابل شدن بین “صدر مائو” و “یاری ها” {حال بهتان همترازی صدر اکرم یاری با صدر مائو به تمام خانواده ی یاری یا دستکم به رفیق صادق یاری نیز تسری می یابد} انسانهای زلیل و بی مقداری اند که میخواهند با آن مقایسه برای خود اعتباری دست و پا نمایند. عکس آنها داکتر عبدالرحمان محمودی فقید- زنده یاد داکتر رحیم محمودی- داکتر هادی محمودی- رستاخیز- حیدر لهیب- داکتر فیض احمد و ابرمرد بی بدیل مجید کلکانی، نه تنها از شناخت خوب مردم و انقلابیون برخوردار بودند، بلکه بر پایه ی همان شناخت برخاسته از پراتیک مورد اعتماد قرار داشتند. زنده یاد “یاری” {باز می بینیم که این عالم به علم دری! (یاری ها) را به (یاری) تبدیل نموده، در یک برهه، سه بار جمع و

مفرد را جای هم می گذاشته و رابطه ی مسند و مسند الیه در جمله یا همان نهاد و گزاره در جملات آمیخته مرکب را به آشفته بازار علم دری مبدل میکند! یک مبارز بود و اما در عمل و پراتیک یک قدم هم گامی برنداشته بود.

ما در همان نبشته ی (اپورتونیسیم در لاک “دفاع از رهبران جنبش مقاومت ملی افغانستان” اپورتونیستانی که کمر به دشمنی با مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم بسته اند، را افشا نموده و گفته بودیم که این اپورتونیستان هدفی جز دشمنی با انقلابیون پرولتری ندارند و مزورانه و در لاک دفاع دروغین خزیده اند. اینک با مطالعه ی سطور منقول اخیر از تنی از آن اپورتونیستان به مصداق مشت نمونه خروار میبینیم که : سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م) یا (مائوئیست های افغانستان) یا حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بهانه یی بیش نیست. هدف این اپورتونیست ها و مرتدان سیاسی، قسمی که از نبشته ی فوق خودشان بر می آید، درهم کوبیدن وجهه ی انقلابی رهبران جنبش دموکراتیک نوین و نفی رهبری سیاسی-انقلابی-ایدئولوژیک جریان شعله ی جاوید است. این مرتدان در اصل رهبری کبیر صدر اکرم یاری را هدف قرار داده اند و تا امروز این و یا آن سازمان مائوئیست را بهانه فرار میدادند. اینک پرده به دور شده است و تاخت و تاز ه های عریان این لاش های سیاسی و تعفن اپورتونیستی شان شبهه یی برای حتی کم-آگاه ترین بخش های جنبش نیز باقی نمی گذارد که این مرتدان مشکل اساسی و بنیادین با صدر اکرم یاری و خط انقلابی مائوئیستی وی که خط انقلاب افغانستان است دارند و اعلام میدارند که (صدر اکرم یاری مورد اعتماد مردم نبوده است) همانگونه که در نقل بالا این مضمون را از ایشان آوردیم. هم از این رو است که ما این مرتدان را اپورتونیست و مرتد به انقلاب و مارکسیسم خوانده ایم. لهذا این اطلاق ما به ایشان، نه دشنام و خرد ساختن شان بل اطلاق ویزسته و شاینده ی ایشان است. ما هرگز لب به دشنام نمی آلایم و آنچه در حق اپورتونیستان و مرتدان میگوییم مستند به اسناد و نوشته های منتشره ی خود شان است. اگر آنها را فحاش می گوییم به فحش های منتشره ی خود شان استناد می ورزیم و اگر آنها را دشمنان جنبش دموکراتیک نوین افغانستان و (اندیشه ی صدر مائو) میخوانیم، نیز نبشته های خود شان و مواضع خود شان را شاهد آورده ایم. این مرتدان قسمی که در سطور منقوله ی فوق از ایشان میخوانید، چنان به توهین و تحقیر صدر اکرم یاری و شهید صادق یاری روی می آورند که برای ابد روی خود را در پیشگاه ی جنبش انقلابی کشور سیاه میسازند. اگر داکتر فیض در جزوه ی (با طرد اپورتونیسم....) و مشعل رهایی (شماره ی نخست) خویش تا توانست فحش و دشنام به آدرس صدر اکرم یاری و رهبری (س.ج.م) پراگند، با آنکه طبق ادعای (سازمان انقلابی افغانستان) اگر هم در شماره ی هنوز نا-در-دسترس مشعل دوم از خود اگر انتقاد هم به عمل آورده باشد، از آنجایی که آن (انتقاد) سهمی و انعکاسی در پراتیک آن سازمان نداشته و در حقیقت انتقادی

اصولی نبوده است، هنوز روی آن سازمان و تالیان و گسست های دروغین از آن در پیشگاه ی جنبش مائوئیستی کشور ریزیونیستان و خاینانی بیش نیستند. حال چک چکی هایشان از (پشیمانی) و (انتقاد از خود داکتر فیض) درس نگرفته اند و باز میخواهند بعد از گذشت چندین دهه مرتکب همان انحراف و جنایتی شوند که داکتر فیض و (پس منظری)های اپورتونیست شده بودند. نیک مبرهن است که اینان نیز روسیاه و پشیمان خواهند شد. اما قسمی که پراتیک نشان داده است اظهار پشیمانی از سوی چنین لاش های متعفن، ناشی از تزویر و (تغابن خزف شکنی بازار) این مرتدان بوده، و فریبی و رنگ فروشی بیش نیست. هم از این رو است که مخاطب نقد ها و نبشته های ما نه این اکابر ریزیونیسیم (که ما برایشان وقت تدویر کورس اکابر نداریم) نیست بلکه آنعده از خواننده گانی است که بیم آن میرود که احتمالاً در مفاک فریب سخنان این مرتدان بیفتند. ما در دفاع از اصولیت انقلابی پرولتری جریان دموکراتیک نوین کشور قرار داریم و از این رو در برابر منحرافان و مرتدان رنگارنگ صف آرای می نموده ایم. از یکسو نویسنده ی برهه ی منقول در فوق از شهرت افغانستان شمول اکرم یاری و (یاری) ها می نویسد و از سوی دیگر در (خبر برهه ی منقول) یعنی در چند سطر بعد تر، با خزیدن در پناه ی اسامی برخی از انقلابیون که اسم شان با اسامی منحرفانی نظیر داکتر فیض یکجا آورده شده است، میخواهد (یاری ها) را بی اهمیت جلوه داده و آنها را در مقایسه با فهرستی که آورده است، به هیچ گیرد. این مرتد چنین می نویسد:

زنده یاد "یاری" یک مبارز بود و اما در عمل و پراتیک یک قدم هم گامی برنداشته بود"

بگذریم از اینکه این عالم به علم دری نیازی نمی بایست دید که (یک قدم هم گامی برنداشته بود) بنویسد بلکه می بایست دست کم از لحاظ دستوری میدانست که (یک قدم هم بر نداشته بود) یا (گامی بر نداشته بود) درست بوده و (یک قدم) و (گامی بر نداشته بود) عین معنا بوده و گرد آوردن این دو، چنین فن نویسنده گی، زشت ترین نوع عالمیت به علم دستور و نگارش زبان دری است!!! نکته این است که چگونه میشود کسی را (مبارز) و با تمجید کاذب (زنده یاد) هم خواند و اما مدعی شد که (یک قدم هم گامی!!!) برنداشته بود؟ چنین مبارز که گامی هم در مبارزه برنداشته باشد و با آنهم مبارزش بخوانی، هنوز در هیچ کجای دنیا وجود نداشته است. لابد در دبستان اپورتونیسم و ارتداد چنین مبارزانی یافت میشوند که بی گامی در راستای مبارزاتی، مبارز محسوب میشوند. این تناقض نویس در بخشی از نبشته اش همانگونه که قبلاً نقل کردیم بنیانگذاری (سازمان جوانان مترقی) را به (یاری ها) نسبت میدهد و در جایی دیگر قسمی که نقل آوردیم از موجودیت سازمانی به این نام منکر می آید. حال باز تناقض آفریده و مینویسد که اکرم یاری گامی هم در راستای مبارزاتی برنداشته است. لابد بنیانگذاری سازمان جوانان مترقی توسط صدر اکرم یاری گامی در مبارزه محسوب نمی شود!!!

اگر میشود، پس این سخن اخیر این مرتد، دود میشود و به آسمان میرود. و اگر از سوی این اپورتونیست بنیانگذاری سازمان جوانان مترقی حتی یک گام مبارزاتی هم محسوب نمی شود، چنین استنباطی چیزی جز ارتداد و برخورد سراپا خائنه نیست. فرقی میان این رویزیونیست که سازمان جوانان مترقی را به گامی نمی شمارد و موضع رویزیونیست های "خلقی-پرچمی" در سنجش اهمیت سازمان جوانان مترقی، وجود ندارد. تنها حزب دموکراتیک رویزیونیست و مرتدان هوادار آن حزب اند که مزورانه و با بیشمرمی تام لاف از مارکسیسم میزنند و همزمان سازمان جوانان مترقی را به هیچ میگیرند. حال این مرتدی از قماش مزدوران سوسیال-امپریالیسم روس، به خیل ارتداد رویزیونیست های آن حزب مزدور سوسیال امپریالیسم روس پیوسته و بنیانگذاری سازمان جوانان مترقی توسط صدر اکرم یاری را حتی به گامی نمی گیرد!

اینهمه تناقض نویسی در متنی کوتاه و اینقدر ارتداد ورزی در متنی کوچک خود رساننده ی آنست که عزم مرتدانی از این قماش در دشمنی با پیشگامان (اندیشه ی صدر مائو) در افغانستان، جزم تر از آنست که بسیاری ها می پندارند!

کدامین سخن عالم به علم دری را باید جدی گرفت؟ آنی که در سطر های پسین (یاری) شهید را بی عمل و مبارزی که حتی یک گام در راه مبارزه نگذارد است! را باید نظر این مرتد دانست؟ یا آن بخشهایی را که در بالاتر از آن، چنین نوشته بود:

"زنده یادان یاری ها که گذشته از میان اقشار و طبقات اجتماعی خصوصا لایحه {!} های درد دیده و ستمدیده و استعمار شده جامعه ء افغانستان و حتی مجموع هزاره جات {!-قبلا این بخش را واشکافته ایم}، در سطح پایین مبارزان مربوط به جریان دموکراسی نوین از هیچ نوع شناختی برخوردار نبودند"

حتی در این نقل اخیر نیز حواس-پرتی و یاد-فراموشی قویا گریبان نویسنده ی مرتد را گرفته است! (و این چنین بی سواد ذهن مغشوش که حتی نمی داند که چی یاوه سرایی میکند و خودنیز معنی درست آنچه را که افاده کرده است نمی داند، به صدر اکرم یاری توهین روا داشته و وی را با صفات حواس-پرت و یاد-فراموش تحقیر میکند). در آغاز بند منقول اخیر از گسترده گی اشتها (زنده یادان یاری ها) با توجه به قید (گذشته از)، در میان اقشار و طبقات اجتماعی خصوصا لایحه {!} های درد دیده و ستمدیده و استعمار شده جامعه ی افغانستان... یاد میشود. اگر چنین باشد که نیز چنین است، آیا این امر کافی نیست که نه تنها توده های ستمدیده ی افغانستان بلکه ستمدیده گان کره ی ارض به این مبارز پرولتری ببالند. هم از این رو است که کمونیست های سراسر دنیا صدر اکرم یاری را می

شناسند و به وی به عنوان (صدر اکرم یاری) تجلیل میکنند. به اسناد منتشره ی حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست-مائوئیست فرانسه و اسناد حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست-مائوئیست بنگلادیش رجوع کنید و ببینید که آن احزاب انقلابی به درستی صدر اکرم یاری را می شناسند و در اسناد شان به وی صدر پرولتاریای افغانستان گفته و از وی تجلیل نموده اند. نیز کمونیست های هندوستان که رهبری جنگ خلق آن کشور را به عهده دارند به اکرم یاری به عنوان صدر اکرم یاری ادای دین انترناسیونالیستی میکنند. حال ما به کسانی که از توهین ها و گفته های وهن آمیز مرتدی چند رنجیده خاطر میشوند که چرا این مردان رفیق اکرم یاری را صدر نگفته اند بلکه وی را بی عمل خوانده اند، به چنین گلایه کارانی ما چنین پاسخ می دهیم:

پی انعام مرو از پی انعامی چند

آری! این مردان (انعامی) بیش نیستند که بویی از انسانیت و احترام به رهبران پرولتری نبرده اند و به انقلابیون جانبخته توهین روا میدارند. برگردیم به تناقضاتی که در چهار-پنج سطر پیهم منقول از مرتد مانحن فیها وجود دارد: قسمی که دیدیم جمله ی نخست ظاهرا یادکردی از شناخت اقشار و طبقات اجتماعی از (یاری) ها است اما ناگهان در جملات ادامه ی آن که شکسته بسته نماینده گی از تداوم جمله ی اول و آنهم در گرو تناقض میکنند، می بینیم که (یاری ها) در سطوح پایین مبارزان مربوط به جریان دموکراسی نوین از هیچ شناختی برخوردار نبودند!

اگر نویسنده ی مرتد این جملات مخفی کاری رهبری سازمان جوانان مترقی را به گمنامی و بی اهمیت بودن صدر اکرم یاری و شهید صادق یاری تعبیر میکند، زهی بی شرمی و وجدان باخته گی! و اگر منظور اش اینست که همه اقشار و طبقات اجتماعی و جامعه ی افغانستان و حتی هزاره جات (!) وی را میشناختند و اما نزد (سطوح پایین مبارزان مربوط به جریان دموکراسی نوین) از هیچ شناختی برخوردار نبودند، در این صورت:

نخست اینکه این مرتد (سطوح پایین...) را جدا از (اقشار و طبقات...جامعه افغانستان...حتی هزاره جات) در نظر میگیرد.

دو دیگر اینکه: (سطوح پایین) را توهین میکند و در حالی که دیگران را همه شناسای (یاری ها) میخواند اینان را خل هایی عنوان میکند که نسبت آنکه در سطوح پایین سازمان بودند، از (یاری ها) شناختی نداشتند و یا اینکه یاری ها برایشان اهمیت نداشتند. در صورتی که منظور مرتد در این بخش آخر چنین باشد، پس خیلی جالب و باورنکردنی و غیر معقول است که (سطوح پایین) به رهبر و صدر

سازمان خویش که اکرم یاری بود اهمیت و شناختی قابل نبودند! لابد آنها خلل هایی بودند که دنبال فردی میرفتند که برایشان اهمیتی نداشته است! این چنین خزعبلات فقط زاده ی ذهنی است که مصاب حواس-پرستی و یاد-فراموشی شده، و روان-پزشکان به چنین بیمارانی، مصابین (مانیا) میگویند. مردان حال دامنه ی افزازات وهن آور خویش را حتی به خانواده ها و یا منسوبین (هر چند منسوبین تخلیلی و یا منسوبینی که نه ایدئولوژی که ذهن بیمار شوونیستستان پشتونیست که به ارثیت و تبارگرایی بهای سرسام آور میدهند ایشان را چنان معرفی میکند) رهبری سازمان جوانان مترقی نیز میتازند. این جا است که این مردان که تا دیروز دم از دفاع از رهبران انقلاب میزدند، سپر افکنده و از لاک اپورتونیسم و دروغ بیرون شده، و (صاف و پاک) مرتد از آب در می آیند:

“... چند تنی از بانوان خیلی نزدیک به یاری ها از جمله ی پرچمیهای بزرگ بودند...”

پس آیا سازمان کارگران افغانستان در داوری مبنی بر اینکه این قماش افراد را اپورتونیستستان خزیده در لاک (رهبران جنبش) خوانده است بر حق بوده است یا خیر؟ و آیا دامنه ی لومپنی و فحاشی اینها به خانواده و (نزدیکان) رهبری سازمان جوانان مترقی نیز سرایت نکرده است؟ گذشته از آن، لحن جمله منقول در بالا سراپا لمپنانه و وقیحانه است. ما بیهوده فحاش بودن اینها را به رگبار و تازیانه می بندیم. اینان خود خویشان را افشا میکنند. حقا که این کارگزاران کوانتل پرو در امر خودکشی سیاسی و خود-افشا-گری نیز استاد اند! و از این درک، آنقدر ها هم به درد بخور سیاستند. زیرا که اینان نمی توانند ماهرانه نقاب کمونیست بودن را به چهره بگذارند. اینان با تعرض و توهین به (یاری ها) روان داکتر فیض و (پس منظری) های فحاش را شاد نمودند و اینک چنان افراط در لمپنی کرده اند که دست امثال داکتر فیض را نیز از پشت بسته اند: اینان حتی به نزدیکان (یاری) ها نیز می تازند و به این طریق برای داکتر فیض و امثالش یک روسفیدی کماهی میکنند. داکتر فیض و امثالش آنقدر احمق سیاسی و یا پلید نبودند که بیمارگونه و لمپنانه به نزدیکان رهبری سازمان تهمت و یا توهین روا داشته و آنرا مصادره به رهبران سازمان جوانان مترقی کنند.

اینکه این مردان (مائونیست های افغانستان) و حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان را اتهام هزاره بازی زده و احمقانه و سرشار از تناقض چنین به رگبار اتهام می بندند:

“...چرا از هزاره های افغانستان انقلابی ابرمرد بزرگ ملیت هزاره قاضی ضیا که در زیر شکنجه های وحشیانه هزاره های خادی از بخش برادر کشتمند حماسه ها آفرید و در عمل و پراتیک مبارزه کرد و توسط جلاان خادیس با قامت بلند و ایستادگان باخت اصلا یادی نمی کنند؟؟!!”

چنین اتهامی که بخشی از متن فوق خود ناقض ادعایشان و سرشار از تناقضات است (قسمی که متن بی سر و پای علم دری فوق نشان میدهد!) و نیز اینکه: چنین مرتدان بی خبر اند که حتی اپورتونیستان (سازمان انقلابی افغانستان) مقرر اند که (مائوئیست های افغانستان) از قاضی ضیا به عنوان زمین لرزه ی انقلابی یاد کرده است و نیز اینکه مطالعه ی وسایط ها و نشریات و اسناد نیروهای مائوئیست کشور ما سیلی محکمی است به رخساره ی اتهام کثیف این مرتدان که با دروغ های شاخدار مدعی اند که انگار (حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و سایر مائوئیست های افغانستان به پشتو چیز ندارند). نظری به مواد منتشره ی اینها برملا میدارد که این ادعای مرتدان دروغی بیش نیست.

و دیگر اینکه اگر این رفقای مائوئیست ما هزاره گرای باشند همانگونه که با صدر اکرم یاری مشکلی ندارند با مرتجعان هزاره نیز مشکلی نمی داشتند حال آنکه هرگز چنین نبوده است. اینکه چرا مائوئیست های کشور صدر اکرم یاری را عمده میدانند ناشی از هزاره بودن وی نیست. اگر چنان میبود، قاضی ضیا نیز هزاره و انقلابی بود. اما، ما میدانیم که کی در کجای پراتیک انقلابی و در کدام ذروه از امواج انقلابی ایستاده است. ما به انقلابیون پرولتری از هر تشکلی که باشد احترام خالصانه داریم و اما، چهره ی کریمه تناقض نویسان را نیز بی افشا نمی مانیم. ما به افشای تناقضات و ارتداد شان می پردازیم نه آنکه با ایشان شخصی بازی نماییم و یا اینکه نام، آدرس و یا فامیل شانرا هدف قرار دهیم. چنین کاری متاسفانه و یا اینکه خوشبختانه (در هر دو صورت) از ما ساخته نیست و ما نیز چنان ساخته نشده ایم که شباهتی و لو کوچک با عوامل کوانتل پرو به هم رسانیم. به قول استالین کبیر، کمونیست ها از چیزی دیگری برش یافته اند. نیز معلوم است که اپورتونیست ها و مرتدان، از خیانت و جنایت به خلق ها برش یافته اند.

تمام تاخت و تاز های مرتدان یکسو و چند جمله ی زیر از قلم یک نو-چه اپورتونیست مرتد که بیشرمانه ادعای دروغین و کثیف دفاع از رهبران جنبش چپ گذشته را میکند، یکسو است. جملات زیر زهریست است که از دهانی ک مار سیاه ی، یک عامل کوانتل پرو، از دهان یک اجنت کثیف امپریالیسم و مزدور سیا بر آمده است. این جملات خاینانه در حق صدر اکرم یاری گفته شده است، در حق

کسی گفته شده است که بنیانگذار سازمان جوانان مترقی، خط گذار مائوئیسم در افغانستان و مدافع اصولیت انقلابی پرولتری در جنبش انقلابی کشور و سرانجام کسی که تا پای جان در برابر رویزیونیستان مزدور سوسیال-امپریالیسم ایستاد، گفته شده است:

“اما راپور های انقلابیونی که با زنده یاد (یاری) نزدیک بودند حاکی از آن است که قبل بر این که دستگیر شود دوستان نزدیک برای شان هوشدار دادند که قرار راپور موثق دولت میخواهد که ایشان را دستگیر کند و اما زنده یاد (یاری) با خیال راحت گفت: ما هم به دیالکتیک باورمندیم و آنها نیز باور دارند و آنها هیچ گاهی مرا دستگیر نخواهند کرد!!!”

وجدان باخته گی و خیانت پیشه گی مرتدانی از این قماش از تعفن سطور فوق کاملاً برملا میشود. آن اکرم یاری که هنوز نوجوانی بیش نبود داکتر (ه.م) را از مجالست و نزدیکی با کسانی که بعداً حزب دموکراتیک خلق رویزیونیست را بوجود آوردند مانع شده بود، آن اکرم یاری که مانع شرکت داکتر (ه.م) در کنگره ی موسس آن حزب خاین شده بود، چگونه باور کردنی است که پس از سالها مبارزه و سپس بعد از به پخته گی رسیدن و رهبری نمودن جریان دموکراتیک نوین کشور هنوز اینقدر خام باشد که فرق میان دیالکتیک مارکسیستی و (دیالکتیک دروغین سوسیال-امپریالیستی) را نداند! چنین تهمتی کثیف ترین حمله یی است که به شخصیت انقلابی رهبر جنبش مائوتسه دون اندیشه ی کشور از سوی مرتدان میشود. این مرتدان در عین آنکه از صدر اکرم یاری یک (کم سواد سیاسی) میخواهند تصویر آفرینی کنند وی را غیر مستقیم به خیانت و هم-اندیشی با رویزیونیست های مزدور سوسیال-امپریالیسم روسی متهم نموده و با چنین دروغ شاخدار سر هم میکنند که صدر اکرم یاری گفته باشد که (آنها هیچ گاهی مرا دستگیر نخواهند کرد). تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! از همه ی آنچه گفته آمد و با اتکا به اسناد و تحلیل هایی که ارائه گردید، حال دیگر مجالی از برای مرتدان باقی نمی ماند که خود را در پناه رهبران جنبش قرار داده و اپورتونیسیم و ارتداد خود را پنهان کنند. دیگر آنها نمی توانند این یا آن تشکیل مائوئیستی رزمنده را به بهانه ی دفاع از (اندیشه ی مائوتسه دون) به رگبار اتهام بندند زیرا که با اسنادی که خود ارائه نموده اند، جنازه ی خویش را خوانده اند و با تاختن به صدر اکرم یاری و بستن تهمت های کثیف به وی و سازمان جوانان مترقی، ثابت نموده اند که دشمنی اینان با تشکلات مائوئیستی کنونی، مستقیماً ناشی از دشمنی بنیادین این مرتدان با (اندیشه ی مائوتسه دون) و جریان دموکراتیک نوین و جنبش شعله ی جاوید است. از این خود-افشاگری های این مرتدان از صمیم قلب سپاسگذاری میکنیم. حال این رسالت مائوئیست ها و انقلابیون رزمنده است که با دفن نمودن این زباله ها و ته مانده های رویزیونیسم، صفا و اصولیت جنبش انقلابی پرولتری کشور را تامین کنند. دفاع از صدر اکرم یاری، دفاع از برگرفتن و به کار بستن مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم در

افغانستان است. ما در دفاع از خط انقلابی صدر اکرم یاری تا پای جان خواهیم ایستاد و یقین داریم که نیرو های مائوئیست سایر تشکلات مائوئیستی کشور نیز در توافق و هم-گامی با ما قرار دارند.

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

۰۹/۴/۲۰۱۳